

جو دیت باتلر: ضد واقع‌گرایی وظیفه‌ای اخلاقی است، کتاب تازه‌ی جو دیت باتلر



فرناز سیفی

در ماه جاری میلادی، کتاب تازه‌ای از جو دیت باتلر، فیلسوف پسااختارگرا، فمینیست منتقد، متخصص تئوری جنسیت، تئوری ادبی و فلسفه‌ی سیاسی و استاد دانشگاه برکلی منتشر شد. کتاب تازه‌ی باتلر با عنوان «نیروی پرهیز از خشونت» یک استدلال کلیدی دارد: در زمانه‌ی فعلی و شاید در همه‌ی دوران‌ها ما خواستار روشی کاملن نوین برای زنده‌گی انسان‌ها هستیم. روشی مبتنی بر آنچه باتلر «برابری رادیکال» می‌نامد. «نیویورکر» به مناسبت انتشار کتاب تازه‌ی باتلر که یکی از مهم‌ترین روشن‌فکران پیشرو دوران ماست، با او گفت‌وگوی مفصلی انجام داده است. در زیر بعضی از محورهای مهم این گفت‌وگو را ترجمه کردم. پیش از این در «خواهر شکسپیر» گفت‌وگوی دیگری با باتلر را نیز ترجمه کرده بودم که می‌توانید آنجا بخوانید.

باتلر در کتاب تازه‌اش این پیشنهاد تازه را مطرح می‌کند که به «عدم خشونت» صرفن به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی نگاه نکنیم، بلکه عدم خشونت را شیوه‌ی کاملن متفاوت نگرستن به خودمان به عنوان انسان بدانیم. او معتقد است بین این‌که به شکل فردی یا جمعی تصمیم بگیریم «عدم خشونت بهترین راه رسیدن ما به هدف است» با این موضوع که به دنبال یک جهان عاری از خشونت یا در حالت منطقی‌تر جهانی با خشونت کم‌تر باشیم، تفاوت وجود دارد. او می‌گوید آن‌قدر «احمقانه ایده‌آل‌گرا» نیست که فکر کند «من در هیچ شرایطی مرتکب خشونت نمی‌شوم»، بلکه در تلاش است تا نوک سوال را به جای دیگری ببرد: «جهانی که به دنبال ساختن آن هستیم، چه جور جایی است؟» باتلر می‌گوید بعضی از دوستان او در جنبش چپ (که باتلر بی برو و برگرد

خود را چپ می‌داند) معتقدند برای رسیدن به جهانی که می‌خواهند، ناچارند از شیوه‌های خشونت‌بار هم استفاده کنند و فکر می‌کنند وقتی به هدف رسیدند، خشونت هم پایان می‌پذیرد. باتلر با این اعتقاد مخالف است و تاکید دارد که خشونت، فقط خشونت بیشتر به بار می‌آورد. باتلر باور دارد که وقتی به دیگری خشونت می‌ورزیم، به خودمان هم خشونت کرده‌ایم و چرا که حیات همه‌ی ما به هم وابسته است.

باتلر می‌گوید در باور لیبرال‌ها و «شیوه‌ی تفکر فردی» تبلیغی آن‌ها، این «فرد» همیشه یک مرد است که در حال حاضر هیچ احتیاج و وابسته‌گی به کس دیگر ندارد. شیوه‌ای که باتلر هم‌زمان «مضحک و مسموم» می‌داند. او می‌گوید هدف از کوبیدن بر طبل تبلیغ چنین تصویر مضحک و خطرناکی، رسیدن به غایتی از جنس واژه‌ی آلمانی *selbstständig* است. واژه‌ای که می‌خواهد غایت «متکی بودن بر خود» و «روی پای خود ایستادن» را تبلیغ کند. اما کدام یک از ما در زنده‌گی روزمره صرفن و فقط با اتکا به خود داریم پیش می‌رویم و روزمره‌گی می‌کنیم؟ باتلر از خودش مثال می‌زند که برای رسیدن به قرار این مصاحبه، در پیاده‌روهایی قدم زد که دیگران ساختند، کفش‌های ارتوپدی را به پا کرد که دستان ماهر یک متخصص طراحی کرده، دیگری این کفش را تولید کرده، ساعت‌ها فیزیوتراپی رفته و مجموعه‌ی کمک و خدمات این افراد است که به او امکان کار در ظاهر ساده‌ای مثل راه رفتن و حضور سر قرار را داده است. باتلر می‌گوید اگر به خودمان از این منظر نگاه کنیم که همه موجودات اجتماعی هستیم که به شکلی بنیادین به یکدیگر وابسته‌ایم، با یکدیگر جور دیگر رفتار می‌کنیم، چرا که برداشت ما از «خود» از اساس جور دیگر خواهد بود و مبنایش منافع شخصی ما نخواهد بود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود تمرکز ویژه‌ای بر این موضوع می‌گذارد که ما سلسله مراتب «اندوه» و «مرگ چه کسی ارزشمندتر است» و «سوگواری چه کسی برتر و مهم‌تر است» راه انداختیم. او می‌گوید اولین بار در سال‌های شروع اپیدمی ایدز در آمریکا توجه او به این موضوع جلب شد. آدم‌ها عزیزشان را از دست می‌دادند و اندوه آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد یا «آن‌قدرها ارزشمند» نبود، چون عزیز از دست‌رفته‌ی آن‌ها گرایش جنسی یا سبک زنده‌گی متفاوتی از کلیشه‌ی غالب داشت. باتلر می‌گوید بعدتر به وقت واقعه‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ در آمریکا بود که توجه او بار دیگر به این سلسله مراتب جلب شد. در میان آن همه گزارش و روایت و تصاویر از قربانیان، روایت

زنده‌گی و مرگ و اندوه بازمانده‌گان آن‌هایی پر رنگ شد که «پولدارتر، تحصیل کرده‌تر» بودند یا در قالب «ارزش‌های کلیشه» مثل «فردی متاهل، بچه‌دار، دارای سگ و خانه‌ای قشنگ» می‌گنجیدند. شما به ندرت چیزی از قصه‌ی زنده‌گی ده‌ها مهاجر «غیر قانونی» و بدون مدارک شناسایی در این فاجعه تروریستی شنیدند که در ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی کارگر بودند و کشته شدند. به ندرت چیزی از زنده‌گی شخصی لزبین‌ها و گی‌هایی که در این فاجعه کشته شدند خواندید و شنیدید. اغلب نام هیچ‌یک از آن‌ها را هم نمی‌دانید. باتلر می‌گوید همه‌ی این روایت‌ها و افراد به «سطل زباله‌ی» ویژه‌ی «آن‌ها که مرگشان مهم نیست و ارزش سوگواری ندارند» روانه شدند. این رویه‌ی ساختن سلسله مراتب حتا برای مرگ و اندوه و سوگواری سال‌ها است در صدها مورد دیگر هم تکرار می‌شود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود بارها بر اهمیت «ضد واقع‌گرایی» تاکید کرده و حتا ضدیت با واقع‌گرایی را یک «وظیفه‌ی اخلاقی» می‌داند. او معتقد است باید فعالانه جلوی فراگیر شدن این باور ایستاد که «جهان و زنده‌گی همین شکلی است». یک روزگاری هم ازدواج همجنس‌گرایان «غیرواقع‌گرایانه» بود، رییس جمهور شدن یک سیاه‌پوست خنده‌دار و «به دور از واقع‌گرایی» بود و... باتلر یادآوری می‌کند که روزگاری باورها و خواسته‌های سوسیالیست‌ها برچسب «فانتزی مضحک» می‌خورد، امروز آن خواسته‌ها، باورهای جریان اصلی شده و کم‌تر کسی شک دارد که این خواسته‌ها نیاز ضروری است. باتلر می‌گوید گاهی باید یک «رادیکال تمام و کمال» را تصور کرد و یک چراغ تازه‌ای روشن و امکان‌نویسی را خلق کرد.

باتلر به «عدم خشونت» به عنوان فلسفه‌ی اجتماعی ما باور دارد و نه صرفن یک نسخه‌ی شخصی. او به دنبال این است که «عدم خشونت» را «وظیفه‌ی اجتماعی» تعریف کند و وابسته‌گی همه‌ی ما به یکدیگر را محور «وظیفه‌ی اخلاقی» تک تک ما نسبت به یکدیگر می‌داند. باتلر می‌گوید بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی به شما می‌گویند که برخی از پیوندهای اجتماعی - از جمله گروه‌های ملی‌گرا یا نژادپرست - از طریق خشونت شکل می‌گیرند. اگر شما عضو چنین گروهی باشید و پیوندهای اجتماعی‌تان از طریق چنین باورها و خشونتی شکل بگیرد، زنده‌گی گروه‌های دیگری از مردم را کم‌ارزش‌تر و لایق ویرانی می‌دانید. باتلر تاکید می‌کند که او در کتاب تازه‌ی خود می‌خواهد به این مساله تاکید کند که «ما نمی‌توانیم یکدیگر را بکشیم، ما نمی‌توانیم نسبت به هم خشونت بورزیم و نمی‌توانیم یکدیگر را به حال خود رها کنیم.» او

معتقد است چارچوب پرسش‌گری‌مان در باره‌ی مسأله‌ی عدم خشونت را باید تغییر دهیم و به جای سوال‌هایی مثل «من چه کار باید بکنم؟» باید سوال‌هایی از این قبیل پرسید: «من در نسبت و ارتباط با دیگران چه کسی‌ام و چه طور باید این رابطه را بهتر بفهمم؟» باتلر می‌گوید در چنین نگاهی است که چارچوب ذهنی ما به تدریج مبتنی بر «برابری اجتماعی» می‌شود و مواجهه‌ی ما با جهان از خشونت‌ورزی دورتر شده و بیشتر به سمتی می‌رود که به دنبال شیوه‌هایی برای زیست مسالمت‌آمیز با یکدیگر به وقت خشم و پرخاش باشیم. باتلر از مخاطب می‌خواهد که این تغییر را نه فردی بلکه در نسبت جمعی خود با باهمستان‌های پیرامون‌اش انجام دهد.

تعریف باتلر از «خشونت»، تعریف کلیشه‌ی رایج نیست. باتلر تاکید دارد که «هر چیز که زنده‌گی دیگران را چه از طریق سیاست‌های مستقیم یا سهل‌انگاری به خطر اندازد، و این شامل تمام سیاست‌های عمومی یا حکومتی هم می‌شود، بخشی از خشونت‌های سیستماتیک یا نهادی است.» او زندان را یکی از علنی‌ترین جلوه‌های این خشونت‌ها می‌داند که ما به عنوان «واقعیت» پذیرفتیم و به چالش هم نمی‌کشیم. مرزها و بازداشت‌گاه‌های مرزی یکی دیگر از جلوه‌های چنین سیاست‌های حکومتی خشونت‌بار است. باتلر می‌گوید این‌ها جلوه‌های عیانی است که چه طور «خشونت» اعمال می‌شود تا جامعه «از خشونت دور شود!» این فیلسوف تاکید دارد که اهمیت پای‌بندی به عدم خشونت اصلن در وقتی نیست که در دوران صلح‌ایم، وقتی است که «خشم» اتفاق کاملن موجهه و منطقی است. او از جنبش فمینیسم در شکل کلی به عنوان یکی از مثال‌هایی که عمیق به «پرهیز از خشونت» پای‌بند است، نام می‌برد.

کتاب تازه‌ی این فیلسوف پسا‌ساختارگرا پدیده‌ی «مسری بودن پنهان رضایت سادیستی» را هم توصیف می‌کند. باتلر می‌گوید نمی‌داند ترامپ از رو دست نتانیا‌هو و اردوغان تقلید می‌کند یا برعکس. بعد یک نگاهی به بولسونارو می‌اندازند و از او تقلید می‌کنند، خود بولسانارو احتمالن به پوتین نگاه می‌کند و دنبال تقلید او است و... به هر حال او معتقد است این رویه‌های این‌ها «مسری» است. رهبر یک کشور می‌آید امتحان می‌کند تا ببیند اگر قانون‌شکنی کند چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلن اگر مهاجران از کشورهای خاص یا مذهبی مشخص را بگیرد و در بازداشت‌گاه‌ها بیندازد یا مانع ورود آن‌ها به کشور شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچی. نه محاکمه می‌شود، نه برکنار می‌شود و عده‌ای از مردم هم تهییج شده و برای او هورا می‌کشند. یک جور «سادیسم اخلاقی» فراگیر شده و توجیه می‌شود. باتلر اتفاقن تاکید هم می‌کند

که «خشونت‌های مجازی» هم کاملن مصداق مجوز عمومی برای خشونت‌ورزی علیه دیگران شده است.

ایده‌ی این کتاب از کجا به ذهن باتلر رسید؟ می‌گوید مجموعه‌ای از عوامل از جمله همین سلسله مراتب سازی برای اندوه، جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل (که باتلر عمیقن به آن معتقد و پای‌بند است و تبلیغ‌اش می‌کند)، مسالهی حقوق بشر و باور برخی هم‌زمان و دوستان چپ او که معتقدند با رشد فاشیسم، بعضی خشونت‌ورزی‌ها علیه فاشیسم ایرادی ندارد و پذیرفته است، از انگیزه‌های نگارش این کتاب بود. خانم باتلر این روزها در اکثر مواقع در خارج از آمریکا و بیشتر در آمریکای لاتین به سر می‌برد و با جنبش «یک زن کم‌تر هم نه!» در کشورهای لاتین هم‌کاری نزدیک دارد. او همچنین با عده‌ای از دانش‌گاہی‌ها در سراسر اروپا تلاش می‌کنند که جلوی بسته شدن بودجه‌های برنامه‌های دانش‌گاهی «مطالعات جنسیت» را بگیرند و رشته‌ی مطالعات جنسیت را حفظ کرده و گسترش دهند. خانم باتلر که خود یهودی است و فعالانه علیه اشغال‌گری اسرائیل فعالیت می‌کند و با جنبش‌های آزادی‌خواه فلسطین و به ویژه جنبش بایکوت و تحریم اسرائیل هم‌کاری دارد، از سوی دولت اسرائیل ممنوع‌الورود شده است. او می‌گوید ترامپ و نتانیاهو دست در دست هم «دکترین ضد یهود» خطرناکی را رهبری می‌کنند که می‌خواهد با بدجنسی تمام اسرائیل را مترادف با یهودی بودن جا بزند و هر منتقد اشغال‌گری و خشونت‌ورزی اسرائیل را به «ضد یهود بودن» متهم کند. آنها می‌خواهند این دروغ را جار بزنند که اسرائیل، نماینده‌ی همه‌ی یهودیان است و حیات تاریخی و امروزی یهودی بودن را به چنین تعریف رقت‌باری تقلیل دهند. رویه‌ای که باتلر به عنوان یک یهودی فعالانه علیه آن می‌ایستد.

فوریه 2020